

ترانزیت، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد (۱)



گفت‌وگو با دکتر فریبرز رئیس‌دانا

اشاره: دکتر فریبرز رئیس‌دانا از کارشناسان اقتصاد مواد مخدر و همچنین از پژوهشگران آسیب‌های اجتماعی هستند و در این باره سخنرانی، مصاحبه و مقالات زیادی در مطبوعات داخلی و خارجی داشته‌اند. آخرین مصاحبه ایشان که در روزنامه پارس نو ۱۹ آذر ۱۳۸۲ درج شد، نکات مهمی در برداشت. در این مصاحبه به نکات زیر اشاره شده است:

۱. ایران از شاهراه‌های اصلی ترانزیت مواد مخدر، با بیشترین تعداد معنادر در جهان
۲. پرداختن بیشترین هزینه‌های انسانی از سوی نیروی انتظامی و صرف هزینه سالانه دو تا سه میلیارد دلار از سوی دولت
۳. بررسی‌های کمی و کیفی (تعداد معتادان و نوسانات قیمت)
۴. فشار آمریکا و جوامع بین‌المللی بر طالبان برای محدود نگاه داشتن کشت خشخاش
۵. مدال طلای تولید تریاک به محله خاک سفید و طرح‌های ساده کارشناسی نشده برای کنترل تقاضا (۱)
۶. رابطه ثبات قیمت با افزایش ورودی معنادر نسبت به خروجی آن
۷. فقر و تبعیض، دو عامل اصلی دامن‌زننده به آسیب‌های اجتماعی
۸. روش‌های مصرف
۹. ارتباط فحشا و مواد مخدر در اروپا و ایران و سازمان‌یافتگی آن در اروپا
۱۰. اعتیاد، جرم نه بیماری
۱۱. تجارت ۴۵۰ میلیارد دلاری مواد مخدر، سالانه ۱۸ میلیارد دلار سود ترانزیت از ایران و مقایسه آن با تجارت اسلحه و نفت

چشمگیر را به کمیت‌های تحلیلی تبدیل نمود؟

۴- اگر کار و تلاش را اصل بدانیم، آیا می‌توان فرمول نازکی کار و کلفتی پول را معیاری برای تحلیل سیاسی - اقتصادی جوامع مبتلابه درآمدهای بادآورده و به خصوص ایران و حتی معیار برای مرزبندی چپ و راست دانست؟

۵- در حالی که آمریکا حتی یک نفر عضو القاعده را ردیابی می‌کند و عبور

تفاوت چشمگیر از کجاست؟

۳- حجم تجارت مافیای مواد مخدر، سالانه ۴۵۰ میلیارد دلار، اسلحه ۵۰۰ تا ۵۵۰ میلیارد دلار و نفت ۴۰۰ میلیارد دلار است. تاکنون انحصارات نفتی و تسلیحاتی در معادلات مبارزین - البته نه به‌طور جدی - به حساب می‌آمده، اما با توجه به حجم تجارت مافیای مواد مخدر، چگونه باید آن را در تحلیل‌های راهبردی و اجتماعی‌مان منظور کنیم؟ به عبارت دیگر چگونه باید این کیفیت

دستیابی به نشنگی فدا می‌کند و حتی در نهایت هستی خود را تباه می‌کند، با کدام تنوری تبیین می‌شود؟ تنوری طبقات، تنوری‌های روان‌شناسی یا تنوری‌های مذهبی؟

۲- کشور ایتالیا با ۷۰ میلیون جمعیت، ۳۰۰ هزار معتاد دارد، اما ایران - بنابر آماري که شما در مصاحبه خود ارائه داده بودید - با همان مقدار جمعیت ۲/۷ میلیون معتاد رسمی و ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر معتاد تفتنی دارد. ریشه این

■ آقای دکتر، با توجه به پاسخ‌های شما در مصاحبه با روزنامه پارس نو، تباه‌شدن نسل و چشمگیری بودن پدیده ترانزیت و قاچاق و اعتیاد و بنابراین راهبردی بودن آن، بر آن شدیم که با جنابعالی به گفت‌وگوی ژرف‌تری بنشینیم. بدین منظور چند سوال مطرح می‌کنیم که ترتیب پاسخ آنها را به عهده شما می‌گذاریم:

۱- این که معنای همه منافع مادی اعم از فردی و طبقاتی خود را برای

از هر مرزی را توسط آنها زیر نظر می‌گیرد، آیا قادر نیست کاروان‌های تا دندان مسلح ترانزیت مواد مخدر را شناسایی کند و اطلاعات ماهواره‌ای آنها را به ایران بدهد تا با هزینه و قربانی‌های کمتری دستاوردهای بیشتری داشته باشیم؟ چرا علیرغم اصرار خاتمی، امریکا جواب مساعد نداد؟

۶- آیا مافیای مواد مخدر همچنان نفوذی در دولت‌ها دارد که مانع چنین همکاری‌هایی شود؟ اگر جواب مثبت است مکانیزم این نفوذ چگونه است؟

۷- آقای محمد هاشمی - آن زمان، در مقام معاونت اجرایی رئیس جمهور - حرفی گفتند بدین مضمون: حتی ارتش هم نمی‌تواند مانع کاروان‌های تا دندان مسلح شود. سوال این است که وقتی با توان و نیروی نظامی نمی‌توانیم درگیر شویم، آیا در دام ضعیف‌کشی در داخل کشور نخواهیم افتاد؟

۸- در حالی که مقابله با این پدیده خاتمانسوز، عزم ملی را می‌طلبد، آیا با مشارکت کم مردمی قادریم مقابل این تهاجمات صف‌آرایی کنیم؟

۹- از زاهدان تا تهران چندین بار مسافران اتوبوس‌ها و اتومبیل‌ها را بازرسی می‌کنند. این نه تنها سرعت ترابری را می‌کاهد و موجب رنج مردم می‌شود، بلکه می‌توان این جمع‌بندی را داشت که نیروی متمرکزی امنیت کاروان‌ها را تضمین نموده و در مقابل حق ترانزیت دریافت می‌تواند. کدام دستگاه؟ و به چه میزان؟ و در کدام بودجه؟

۱۰- با توجه به این که دنیا به طالبان فشار آورد و در پی آن، طالبان کشت خشخاش را به بیش از یک سوم محدود کرد، چرا امریکا با وجود ارتش و حکومت وابسته به خود نمی‌تواند کشت خشخاش را در افغانستان محدود کرده یا جایگزین کند و مجدداً بنا به گزارش‌ها کشت خشخاش افزایش یافته است؟



در تمام جوامع و در هر جامعه‌ای به گونه خاص خود، عواملی مانند از خود بیگانگی، ارضانشدن نیازهای انسانی، سردرگمی، فشارهای ناشی از روابط اجتماعی روی مردم و به ویژه نسل جوان که بخشی از آن هنوز تجربه و استحکام کافی ندارد و به لحاظ شخصیتی نمی‌تواند خودش را با محیط سازگار بکند، تطبیق بداند و جایگاه خودش را تعریف بکند رو به افزایش است

تئوری بنتام می‌گوید که انسان، یعنی هر انسان منفرد ماهیتاً و به گونه‌ای تردیدناپذیر - به جز دیوانه‌ها - در جست و جوی لذت و در تلاش برای کاهش دردهای خود است. این پایه و اساس نقطه نظرهای اقتصاد لیبرال و اقتصاد نئوکلاسیک است که انسان‌ها تلاش می‌کنند تا سود بیشتری به دست بیاورند. به نظر آنها اصل حداکثر سود، قاعدتاً باید در همه جای اقتصاد جواب بدهد

۱۱- پول‌های کثیف ناشی از درآمد ترانزیت و قاچاق از بندرهای رسمی و نامرئی، علاوه بر تباه کردن نسل، باعث تعطیل یا رکود تجارت و صنعت ملی شده است. به طوری که طبقه کارگر در این شرایط منافع خود را با کارفرمای ملی در یک راستا می‌بیند. کارگر می‌خواهد در درجه نخست کارخانه تعطیل نشده و او به لشکر بیکاران نپیوندد و هویت خود را از دست ندهد. راهکارهای مختلفی که برای مقابله با این پدیده، کارشناسی شده کدام است؟ شما در مصاحبه‌تان به راهکار خرید تریاک و سوزاندن آن اشاره کردید. اگر راهکار دیگری دارید بفرمایید. آیا از نیروی دانش آموزان و دانش‌جویان می‌توان در این راستا استفاده کرد؟

آیا راه می‌خواهم توضیح مختصری در مورد ارقام مربوط به میزان تجارت جهانی مولد مخدر هر کشور کنیم تا خوانندگان از ارقام بیرون بیایند. میزان رقم چشمگیر شما تکان دهنده است. در مورد تجارت نفت و اسلحه این تجارت عبارت است از آنچه در پایانه‌های نفتی کشورهای نفت خیز به نفتکش‌ها یا با خط لوله به کشورهای دیگر منتقل می‌کنند یا کارخانه‌های اسلحه‌فروشی به دولت‌ها یا به جریان‌های سیاسی و نظامی می‌فروشند و بحثه همان‌جا تمام می‌شود، البته قاچاق اسلحه شامل سلاح‌های بسیار سنگین و زرهی نمی‌شود و تنها شامل سلاح‌های انفرادی و مشابه آن و مصارف بعدی است، به جز پردازش یا استفاده از سلاح.

اما در تجارت مواد مخدر - چون فعالیت‌های خرده‌فروشی اهمیت پیدا می‌کند - شامل آنها هم می‌شود. بنابراین رقم ۴۵۰ میلیارد دلار، شامل تجارت‌های خیابانی هم می‌شود. در بحث اقتصاد مواد مخدر دو نوع قیمت داریم، قیمت بیابانی و قیمت خیابانی. قیمت بیابانی - یا در نظر گرفتن ارزش افزوده - خودش طیفی وسیع از قیمت‌ها را تشکیل می‌دهد. ارزش

افزوده خرید و فروش مواد مخدر که در خیابان و در بین خرده‌فروش‌ها صورت می‌گیرد درون این ۴۵۰ میلیارد دلار جای دارد، اما چنین خرید و فروشی را در مورد اسلحه و نفت به کار نمی‌بریم. آنچه به ارزش افزوده مربوط به نفت اضافه می‌شود، مالیات‌هایی است که به دولت‌ها پرداخته می‌شود. مثلاً در سوئد رقم زیادی مالیات بر بنزین می‌گیرند. در عرف حسابداری مورد بحث ما اینها در آن ارقام محاسبه نمی‌شود. بنابراین من این توضیح را عرض کردم که بدانید این ارقام چه قلمرویی را در بر گرفته است.

با توجه به این توضیح، حجم تجارت نفت بیشتر می‌شود؟

توجه فرمایید این تعریف تعریف شناخته شده‌ای است و این ارقام مربوط به این تعریف شناخته شده است، یعنی در این قالب است بنابراین ارقام قابل قبولی است. اکنون در مورد این که حجم این تجارت چرا اینقدر بالاست و دومین جایگاه را در تجارت جهانی دارد، باید به یک واقعیت سهمگین اجتماعی که از دهه ۵۰ و ۶۰ و بعد از جنگ دوم جهانی به شدت رو به گسترش دارد اشاره‌ای بکنیم. در تمام جوامع و در هر جامعه‌ای به گونه خاص خود عواملی مانند از خود بیگانگی، ارضانشدن نیازهای انسانی، سردرگمی، فشارهای ناشی از روابط اجتماعی روی مردم و به ویژه نسل جوان که بخشی از آن هنوز تجربه و استحکام کافی ندارد و به لحاظ شخصیتی نمی‌تواند خودش را با محیط سازگار بکند، تطبیق بدهد و جایگاه خودش را تعریف بکند رو به افزایش است. جفتی که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهان ناعادلانه و بی‌ثبات و آزردهنده‌ای است. معمولاً اقتصاددانان بر اساس روابط بهره‌کشی از فعالیت‌ها و عملکردهای برتری طلبانه امپریالیستی یا اگر اعتقادی به این دیدگاه‌ها ندارند برحسب درجه وسعت محرومیت اقتصادی و همانند آن، آن را توصیف می‌کنند. اما واقعیت این است که در این ۶۰

سال اخیر که نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی تقریباً در همه جهن سرمایه‌داری گسترش پیدا کرده و ابعاد پیچیده‌تری یافته است. شماری از جامعه‌شناسان سعی می‌کنند گسترش مصرف مولد مخدر و تقاضا برای آن را نه از راه شناخت روابط اجتماعی و مادی و ساختارهای پدیدآورنده نابسامانی، بلکه از طریق الگوی بنتام (Jeremy Bentham) توضیح بدهند.

تئوری بنتام می‌گوید که انسان، یعنی هر انسان منفرد ماهیتاً و به گونه‌ای تردیدناپذیر - به جز دیوانه‌ها - در جست و جوی لذت و در تلاش برای کاهش دردهای خود است. این پایه و اساس نقطه نظرهای اقتصاد لیبرال و اقتصاد نئوکلاسیک است که انسان‌ها تلاش می‌کنند تا سود بیشتری به دست بیاورند. به نظر آنها اصل حداکثر سود، قاعدتاً باید در همه جای اقتصاد جواب بدهد. بنابراین نظریه پدیدم‌ای بنتام "رفاه جمعی" نداریم. حتی سعی می‌کنند عملیات انتحاری یک رزمنده فلسطینی را از همین دیدگاه تحلیل کنند که مردن به این شکل برایش "می‌ارزد" و "سود و لذتی" بیشتر از ماندن دارد. البته، ممکن است او این ارزیابی را به گونه‌ای گسترده و نه محاسبه‌گرانه و بورژوازی از زندگی‌اش داشته باشد، ولی آن عوامل، نیروها و ارزش‌های انسانی که او به خاطرش پایداری می‌کند، او را به آن سمت می‌کشاند. حالا این که عملیات انتحاری را قبول داریم یا نه بحث دیگری است. به نظر من در مورد مواد مخدر هم شماری از جامعه‌شناسان سطحی سعی می‌کنند نشان بدهند که انسان چون در جست و جوی لذت است و چون تکنولوژی تولید این مواد هم زیاد شده، این دو دست به دست هم داده‌اند. از این رو "انسان در جست و جوی لذت" به دنبال مولد مخدر می‌رود. برخی یزشکل حرفه‌ای ترک اعتیاد، نصیحت می‌کنند که این لذت معتاد ممکن است در بلندمدت به ضد خود تبدیل شود. بنابراین بهتر

است او هزینه ترک را بپردازد. اما به نظر من این نگرش‌ها خیلی سطحی‌اند و در نهایت به توجیه می‌مانند.

جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم جهان بی‌تعادلی‌ها، ستمگری‌ها و نابسامانی‌هاست و ارزش‌های موجود در این جهان، ارزش‌های ماندگاری نیستند. ارزش‌های جهان سرمایه‌داری برای دستیابی به بیشترین سود، خیلی از انسان‌ها را در محرومیت و فقر و شرایط بیدادگرانه نگه می‌دارند، در حالی که حق آنها نیست که با چنین مصائبی روبه‌رو شوند. مثالی بزنم: امروزه کامپیوتر به‌عنوان یک دستاورد مهم جهان سرمایه‌داری و جهانی‌سازی و مدرنیزاسیون، مطرح شده است. اما اگر با یک نگرش سطحی بگوییم که این جهان، کامپیوتر و تکنولوژی اطلاعاتی به ما داده، پس خوب است، من قانع نمی‌شوم و خیلی از اقتصاددانان و تحلیلگران رادیکال - به معنای ریشه‌یاب- هم قانع نمی‌شوند زیرا همین کامپیوتر در جامعه ما و خیلی از جوامع دیگر بسیار ناعادلانه توزیع شده است. اگر کامپیوتر دانش جغرافیایی مصرف‌کنندگان جون و کودک و نوجوان را بالا می‌برد، چون ناعادلانه توزیع می‌شود و می‌تواند به شرایط رفاهی و برخوردارگی متفاوت در جامعه مربوط شود، بنابراین ۵٪ از اعضای این جامعه احتمال این‌که در آینده فرزندانشان وزیر خارجه بشود، صدبرابر آن ۹۵٪ دیگر است. در حالی‌که هیچ دلیلی نداریم که آنها استعداد مساوی نداشته باشند و حق نداشته باشند وزیر خارجه بشوند.

وقتی عمق قضایا را می‌کاویم ملاحظه می‌کنیم که این روابط نابسامان به خاطر تقویت قدرت‌های اقتصادی، رشدیابی انحصارها و قدرت‌های سلطه‌گر در سطح جهانی و بعد واکنش‌های متفاوتی که در میان کشورها به صورت مختلف - نارسا یا همکارانه - به این ستم جهانی صورت می‌گیرد بوده است. می‌بینیم که این نظم غیرقابل قبول و

ستمگرانه جهان امروز، خودبی‌نظمی‌ها و ناپهنجاری‌های اجتماعی گسترده‌ای را می‌سازد و همین پدیده است که عامل اصلی ایجاد تقاضا برای موادمخدر نیز می‌شود. وقتی این پدیده را در کشورهای مختلف بررسی می‌کنیم، می‌بینیم آنها هرکدام با مسیرها و سازوکارها و جزئیات متفاوتی از این نابسامانی جهانی در رنج هستند و واکنش نشان می‌دهند. به این ترتیب در برخی از کشورها مصرف موادمخدر بیشتر و در برخی کمتر می‌باشد که بستگی به نوع مواد، سن، جنس و شغل مصرف‌کننده دارد. به این ترتیب طبیعی است که وقتی روحیه اصلی حاکم بر قدرت‌های بزرگ جهان امروز، روحیه "سود بیشتر و موفقیت و پول‌سازی با هر راه ممکن" و با ندیده گرفتن ضرورت‌ها و ارزش‌ها است این روحیه در میان نقطه‌نظرات جامعه‌شناسان و اقتصاددانان در توجیه جهان امروز هم به کار می‌رود. خانم "جوآن رابینسون" فقید گفته بنابراین نظریه، بهترین اقتصاددانان، راه‌نشان هستند. بی‌دلیل هم نیست که در چنین نظم و باورمندی‌های ارزشی رایج که مرتب هم گسترش و تسلط می‌یابد از یک‌سو شمار متقاضیان و مصرف‌کنندگان موادمخدر بالا می‌گیرد و بازار داغ می‌شود و از سوی دیگر مافیای اقتصادی این رشته - و یا حتی جریان‌هایی که با مافیا مرتبط هستند - فقط به شرط این‌که بتوانند خودشان را از شر قانون یا نظارت‌های اخلاقی و اجتماعی یا فکر عمومی نجات بدهند کار خودشان را توجیه می‌کنند. اقتصاددانان توجیه‌گر می‌گویند آنها با بهره‌مندی از مناسبات قانونی سود خود را به حداکثر رسانده‌اند. چنین وضعیتی در جهان جنبه انفجاری پیدا کرده و آن اراقمی را که به درستی اشاره فرمودید به‌بار آورده است.

■ **موادمخدر مسئله اجتماعی، اقتصادی ماست؛ یک وجه آن گسترش جهانی اعتیاد می‌باشد و وجه دیگر گسترش فزاینده آن در داخل است.** به اعتقاد

شما اگر بخواهیم شروع خوبی برای این بحث داشته باشیم که به راهبرد و راهکار خاص ملی منجر شود، چگونه باید به این پدیده نگاه کنیم؟

□ به نظر من بهترین روش مبارزه با موادمخدر در ایران، شناخت عوامل و فرایندها، همراه بهره‌گیری از زبان علمی شناخت سیستم و نظام اجتماعی و اقتصادی است. معتمد باید چنین شناختی را هم به‌گونه‌ای علمی و کارشناسی و هم در سطح توده‌ها داشته باشیم و ریشه‌هایش را پیدا کنیم. البته این بدان معنا نیست که حتماً می‌توانیم در مدت کوتاهی موادمخدر را ریشه‌کن کنیم. ریشه‌کنی موادمخدر برمی‌گردد به ریشه‌کنی نظم ستمگرانه و موجد جامعه ناهنجار که در همه جهان وجود دارد، اما به‌طور جدی فکرها آن در جوامع متفاوت است. بی‌تردید این آرزوی بشری خیال‌پروری نیست. هر آسانی اگر به مرحله آگاهی رسیده باشد و در سیر رستگاری عمومی بشر حرکت کند، یعنی رستگاری‌اش را از طریق رستگاری جامعه بشری تعریف بکند، به منتهاالیه آگاهی دست کم در سطح شناخت امروز رسیده است. بنابراین آرزوی رستگاری جهانی و ره‌اشدن انسان در تحولی جهانی از قید ستم‌ها، آرزوی ارزشمندی است که به مرحله آگاهی عالی بشری مرتبط است. اما موقوف کردن مسئله موادمخدر و مسائل دیگر مثل بزه‌کاری‌های کودکان و نوجوانان برای دستیابی به آرمان، چنان است که گویا انسان می‌خواهد از مسئولیت‌شانه خالی بکند، اما اگر ما از آن آرمان بسیار بلندپروازانه دوری می‌گزینیم به این معنی نیست که حتماً باید به ابزارهای سطحی و عوامل جزئی پدیدآورنده یا گسترش‌دهنده مواد مخدر بپردازیم. نگاه ریشه‌ای (و رادیکال) و نه افراطی در این راستا اساسی‌ترین کمک را می‌کند تا ما چگونگی و عوامل واسطه‌ای گسترش موادمخدر را شناسایی کنیم و ابزارهایی برای مبارزه جدی در هر جامعه و هر برهه پیدا کنیم

◆ در مورد موادمخدر هم شماری از جامعه‌شناسان سطحی سعی می‌کنند نشان بدهند که انسان چون در جست‌وجوی لذت است و چون تکنولوژی تولید این مواد هم زیاد شده، این دو دست به دست هم داده‌اند، از این رو انسان در جست‌وجوی لذت به دنبال موادمخدر می‌رود

◆ ریشه‌کنی موادمخدر برمی‌گردد به ریشه‌کنی نظم ستمگرانه و موجد جامعه ناهنجار که در همه جهان وجود دارد

با احتمال متوسط ۳۵ تا ۶۵ درصد معتادان تصادفی و تفتنی، پس از گذشت شش ماه به معتاد قطعی تبدیل می شوند و متأسفانه روز به روز به مخزن جهنمی و شیطنانی اعتیاد اضافه می شود. شمار آنهایی که از آن خارج می شوند خیلی کمتر از شمار کسانی است که به این ورطه و منجلاب فرومی روند و باز دردناک تر این است که در دو سال اخیر شماری که خارج شدند، اتفاقاً از جمله کسانی بودند که به علت استفاده از مواد افیونی شیمیایی و ناخالص، جانشان را از دست داده اند.

چرا یک انسان در زیر فشارها فرومی باشد و این فشارها چرا شکل می گیرد و چرا جامعه با شتابی سرسام آور به سمت این نابسامانی ها حرکت می کند

که کارآمدتر و پایلتر عمل کنند در وجه جهانی اعتیاد مقدمه ای بیان شد و اما در ایران بررسی های ما نشان می دهد که مجموعه عواملی در کل سیستم اجتماعی ناپهناجار ما در حال فعالیت هستند و این جامعه را هر چه بیشتر به صورت انفجاری حتی به سمت مواد مخدر می کشاند. رقم ۳/۵ درصد معتاد رقم بالایی است. می گویند ایران ردیف سوم یا چهارم را داراست که به نظر من دوم یا سوم است. البته بعضی ها بیشتر از این ارقام را قید می کنند. در سال ۱۳۸۱ معتادان قطعی شناخته شده در بررسی من ۱/۸ میلیون نفر و ناشناخته آن سیصد هزار نفر بود. حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ هزار نفر هم معتادان تفتنی و تصادفی داشتیم. بنابراین برآورد من در اول سال ۱۳۸۱، ۲/۸ میلیون نفر بود، به اضافه ۶۰۰ هزار نفر معتادان تفتنی. اما یادمان باشد که با احتمال متوسط ۳۵ تا ۶۵ درصد معتادان تصادفی و تفتنی، پس از گذشت شش ماه به معتاد قطعی تبدیل می شوند و متأسفانه روز به روز به مخزن جهنمی و شیطنانی اعتیاد اضافه می شود. شمار آنهایی که از آن خارج می شوند خیلی کمتر از شمار کسانی است که به این ورطه و منجلاب فرومی روند و باز دردناک تر این است که در دو سال اخیر شماری که خارج شدند اتفاقاً از جمله کسانی بودند که به علت استفاده از مواد افیونی شیمیایی و ناخالص، جانشان را از دست داده اند. چیزی در حدود ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر در استان سیستان و بلوچستان از کسانی که معتاد بودند و از تهران آنجا رفتند جان باختند و شمار بسیاری از آنها بعد از تزریق به مرگ ناگهانی دچار شدند.

■ اگر ممکن است مکانیزم آن را توضیح دهید.

□ شماری از معتادان با محدودیت مالی روبه رو می شوند و زندگی آنها پایان یافته تلقی می شود. جامعه شناسی و روان شناسی رفتاری معتادان به الکل

نشان می دهد که شماری از اینها در واقع در حال خودکشی کردن هستند ولی جسارت خودکشی در یک لحظه را ندارند بنابراین به تدریج و با مصرف بیشتر الکل، خودکشی می کنند. شماری از اینها به شدت "مهرطلب" هستند. توتلو می خورند و لیوانشان را در هر جایی، حتی در گرفتن عکس در دست نشان می دهند که بگویند من آلوده به یک چیزی هستم که با آن از این دنیا دارم فرار می کنم. یا عبور از بررسی های جزئی بررسی اصلی این است که چرا یک انسان در زیر فشارها فرومی باشد و این فشارها چرا شکل می گیرد و چرا جامعه یا شتابی سرسام آور به سمت این نابسامانی ها حرکت می کند. ببینید موردی را بگویم تا ژرفای حرف مرا بهتر متوجه شوید. شماری از معتادان وقتی که به این مرحله بسیار کیل (دوز) بالا و در عین حال استیصال مالی می رسند، سوار ماشین می شوند و به زاهدان، ایرانشهر، سراوان و ... می روند یعنی همان جاهایی که مواد مخدر در آنجا فراوان و ارزان است و این ارزانی و فراوانی مواد باعث می شود که معتاد هر چه دارد، بفروشد و همه پس اندازش را خرج کند و به بهشت موعود برود. متأسفانه نمونه های زیادی از این معتادان را دیدم که آن قدر همسرشان را آزار داده اند که حتی همسرشان حاضر شده پولی هم به شوهرش بدهد تا طلاق بگیرد. معتادان نیز پول را برمی دارند و به آنجا می روند و آن قدر مصرف می کنند تا همان جا می میرند و بعضی از اینها به مرگ زودرس دچار می شوند.

در دوره ای که طالبان تولید خشکاش را محدود کردند، مصرف به ناگهان محدود نشد بلکه میزان تقاضا سر جای خود بود، اما مواد سمی را در داخل مواد مخدر کردند. مکانیزم آن را این گونه برایتان شرح بدهم که یک سابقه تاریخی در ایران داریم که در حقیقت بیماری عادت به تریاک استه همین طور که شما در روسیه عادت به

مصرف ودکا را می بینید. این آشنایی وجود داشته است، خانواده ها مدت ها مصرف کرده اند، منقل جلوی فرزندانشان گذاشته اند و قبح قضیه از بین رفته و حالا بگذریم از این مسئله که چقدر استعمار دخالت کرده یا بی کفایتی حکومتها باعث شد و یا چقدر نابسامانی ها و نداشتن تعهد اجتماعی بر گسترش و جاافتادن اعتیاد تأثیر داشته است. آنچه هم اکنون جوانان ما با آن دست به گریبانند زمینه تاریخی و آشنایی اجتماعی تا به امروز است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم این که جوان دارای اشتیاق، شور، تمایلات و خواسته های خاص خودش است که باید از طریق ارتباط های انسانی، ورزش، بازی و تفریح و آزادی های اجتماعی و فردی ارضا بشود و اگر این راه ها بسته شود، به نوعی راه جایگزین را جست و جو می کند. من اعتقاد راسخ دارم که یکی از این خواسته ها مربوط به جوانان تحصیل کرده و آگاهی می شود که درونشان فعالیت های سیاسی، اجتماعی و هویت یابی اجتماعی نهادینه شده و به یک ضرورت تبدیل می شود. نمی خواهم بگویم این ضرورت مثل مواد غذایی و به اندازه نیازهای جنسی اهمیت پیدا می کند، اما به یک ضرورت تبدیل می شود. وقتی جلوی همه اینها گرفته بشود و راه بیان خودش را پیدا نکنند، آن نیروی درونی ناگزیر این جوانان را به سمت پیدا کردن راه های انحرافی که بتواند به آن نیازها پاسخ دهد، می کشاند. شما وقتی در جاده ای طولانی با ترافیک سنگین روبه رو شوی، بی گمان خویشن داری خود را از دست می دهی و به پیاده رو و خاکی می زنی. این هم یک بحث اجتماعی دیگر است.

نکته مهم دیگری که جنبه اقتصادی دارد، فقر، تبعیض و محرومیت است که من این سه را در کنار هم می گذارم. وقتی که مدت ها در یک جامعه رو به تحول و مادی، مصرف کنندگان پر مصرف و زندگی های تجملی شکل گرفته،



این روابط اجتماعی هم گسترده شده، رسانه‌های عمومی مثل ماهواره‌ها و دستیابی به اینترنت جوانان را به زندگی امروز و یا نحوه مصرف دیگران آشنا کرده است. وقتی با فقر و بیکاری و محرومیت روبه‌رو می‌شوند، ناگزیر راه‌حل‌های آسان‌تر و در دسترس را انتخاب می‌کنند. برای فرار از آن - مثلاً در امریکا- بزهکاری‌های متفاوت برای جوانان شکل می‌گیرد، بچه‌های کوچک اسلحه برمی‌دارند و به مدرسه می‌روند و ادای فیلم‌های سینمایی را درمی‌آورند که ساخته و پرداخته پول‌سازان یا حتی مافیای تولید فیلم (سکس و خشونت) است. آنها ارزش‌های معنوی و اخلاقیات و گرایش‌های ذهنی جوانان را به تجارت می‌گذارند و جوانان هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در ایران نیز زمینه و بستر تاریخی استفاده از مواد مخدر و تریاک وجود داشته بنابراین با توجه به این‌که راه فراری - مثل باشگاه،

تفرجگاه، تفریحگاه، روابط انسانی، تأمین نیازهای اساسی یا امکاناتی که برای این جوانان مناسب باشد در اختیارشان نیست یا کم است و همگانی نیست - و هم‌زمان نیز با پدیده سهمگین فقر روبه‌رو می‌شوند، به مواد مخدر پناه می‌برند. این پدیده سهمگین فقر، لزوماً به فقر غذایی مربوط نمی‌شود، بلکه بیشتر به بیکاری مربوط می‌شود، فقر توأم با بیکاری. بیکاری به خصوص موجب می‌شود که فرد احساس بی‌ثباتی بکند. نکته دیگر تبعیض است. فقر نسبی به اضافه بیکاری و در کنار آن تبعیض مجموعه اثرگذار بر گرایش به سمت مواد است. اگر همه اینها در یک جامعه سنتی اتفاق افتاده باشد که همه فقیرند یا بیکارند، ممکن است که چندان دردآور نباشد، ولی وقتی کسی نگاه می‌کند و می‌بیند در شهری زندگی می‌کند که خانواده‌اش زحمت می‌کشند و خودش هم کار می‌کند

ولی همیشه و به سادگی، امکان رشد و آسایش در اختیار کسانی است که بی‌هیچ دلیل و زحمتی، فقط به خاطر ثروت پدر و مادرشان و فقط به خاطر داشتن موقعیت در طبقاتی ممتاز قرار می‌گیرند و وقتی او محروم می‌شود، از لحاظ اجتماعی آمادگی پیدا می‌کند که دست به کاری بزند که من به آن 'شورش بی‌صدا' می‌گویم. شورش صدای آن چیزی است که مثلاً در فوتبال و پس از آن اتفاق می‌افتد و باز قابل فهم است، اگرچه ممکن است برای من و شما قابل توجیه نباشد، ولی قابل فهم است. گاه ممکن است این شورش صدایار به صورت سیاسی و خودنگیخته باشد یا به گونه‌ای ویرانگر باشد که به ضد خودش تبدیل شود. این یک واکنش صدایار نسبت به ناپهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی است و یک بهانه‌جویی است که جوانان دردهای فروخته‌شان را در شورش فوتبال نشان می‌دهد. زمانی

هم که این اتفاق‌ها با کتک خوردن و سرکوب روبه‌رو می‌شود به سمت شورش بی‌صدا می‌رود یعنی "خود ویران‌گیری" می‌کند. "خودزنی شخصیتی" می‌کند و به سراغ مواد مخدر می‌رود.

بنابراین فقر و تبعیض و بیکاری با هم به‌عنوان یک عامل اقتصادی کار می‌کنند و زمینه‌های آشنایی تاریخی با این مواد به اضافه محرومیت‌هایی مربوط به خدمات رفاهی جوانان نیز با هم کار می‌کنند. این مکانیزم به اصطلاح اقتصاددانان "بخش تقاضای قرضیه را تقویت می‌کند. طبیعی است در کشوری که نظام سرمایه‌داری را تجربه کرده‌اند، گسیخته‌ای را قبول می‌کنند به این بهانه که ما داریم اصلاحات اقتصادی می‌کنیم و به سمت جهانی‌سازی می‌رویم. دولت‌ها می‌توانند این سیاست‌های تعدیل ساختاری و زیست‌توانه اقتصادی را حاضر نیست بپذیرد توجه کنید در جایی که هر حرکت سرمایه‌داری را مقنن می‌شمارند راجع به خاطر یک صاحب سرمایه موجب می‌شود که مقاومت دولتی و مدیران وارد عمل شوند و به دلجویی بپردازند. با این اوصاف، کمتر کسی از ۴/۳ میلیون بیکار در جامعه صحبت می‌کند. بنابراین هر نوع سرمایه‌گذاری و هر نوع سود در چنین سیستمی ارزش تلقی می‌شود، اما رفاه‌گرایی نه در جامعه‌ای که هر سودی ارزش نیست بلکه برخی از سودها قبیح است و موجب بی‌حرمتی اجتماعی برای فرد می‌شود سرمایه‌گذاری در آن رشته به سرعت صورت نمی‌گیرد. به این ترتیب در جامعه مبتنی بر حداکثر سود باید نظام موازنه و بازبینی داشته باشیم که نداریم. با وجود این، سمت عرضه به دنبال سمت تقاضا برانگیخته می‌شود.

اما در بخش عرضه، من حرمت سودآوری به هر قیمت را یک عامل دانستم در کنار آن باید به نبودن نظارت و مهارهای پیوسته و دائمی و کارآمد اشاره کنم. یعنی دستگاه‌ها همدیگر را

کنترل کنند خلاصه یک نظام دموکراتیک نظارتی، نه یک نظام هرج و مرجی که هر شهروندی بگوید من می‌خواهم در همه امور دخالت کنم نظام دموکراتیک هم قانون و قاعده‌مندی خودش را دارد در عین حال نظارت و باسجارت شدن ارزش سود، سمت عرضه به سمت تقاضا تقاضای بیشتر می‌دهد. این بدان معنی است که هر سمت تقاضا برای کنترل تقاضا تلاش می‌کند. صورت نمی‌گیرد. اگر این تقاضاها نبود، تقاضا خیلی گسترده‌تر بود. خوشبختانه هنوز در خانه‌ها "خودکنترلی" های فراوانی وجود دارد. به همین سبب من تعجب می‌کنم چرا درباره معتادان، دختران قرارگیری دختران خیابانی برخی از ارقام نظریه‌ها داده می‌شود. چنین هم نیست. مکانیزم‌هایی کنترل تقاضا در جامعه به همین سبب هم قوی است. هنوز هم شمار جوانان دلاور، خردمند، دختران ارزشمند و آزاده فراوان است. در واقع باید گفت که جامعه ناپهنجاری‌هایی دارد، نه این که فروپاشی شده باشد. اما متأسفانه این وجه فروپاشی در حال رشد است، اما این طور نیست که فساد همه‌جا را فراگرفته باشد. اگر این طور باشد افراد نیروی انتظامی که در شرق کشور در راه مبارزه با قاچاق جان می‌دهند از کجا می‌آیند؟ اینها دارند تلاششان را می‌کنند ولی من می‌خواهم بگویم به‌رغم این کنترل‌های تقاضا و آن کنترل‌های عرضه، باز مکانیزم‌های درون - جامعه‌ای فزاینده‌ای وجود دارد که ما را به سمت ناپهنجاری و آسیب می‌برد و اکنون وضع هشداردهنده شده است. یکی از گرفتاری‌های ما بر می‌گردد به بیان نادرست ارقام و غریبه پنداشتن مردم و اطلاع‌رسانی نادرست. ما تا زمانی که به مردم اطلاعات غلطی می‌دهیم، چگونه می‌توانیم آرای آنها و همدلی آنها را برای حل یک معضل اجتماعی به دست بیاوریم؟ تا زمانی که مطبوعات سالم و آزاد نداریم، چگونه می‌توانیم با فساد مبارزه کنیم؟ بعضی

از مسئولان به خاطر این که در موقعیت مستقیم مبارزه با فساد، مواد مخدر و آسیب‌های اجتماعی قرار دارند، ارقام را کوچک جلوه می‌دهند و ممکن است که نیروی انتظامی بگوید که رقم‌های دکتر رئیس‌دانا اغراق‌آمیز است، ۲۲۷ میلیون معتاد نداریم بلکه ۱/۵ میلیون معتاد داریم. پرسش من از آنها این است که عزیزان ما، آخر شما شش سال پیش هم همین رقم را می‌گفتید، شما می‌دانید که مرتب به شمار معتادها اضافه می‌شود. بگذارید ما روش محاسبه علمی خودمان را داشته باشیم. از سوی دیگر دستگاهی که می‌خواهد شغل خودش را توجیه بکند و بگوید که ما خیلی مهم هستیم و سرکوب جوانان را توجیه بکنند، از ۱۰ تا دختر دبیرستانی به ۶ تایی آنها وصله می‌چسباند. در حالی که اصلاً این گونه نیست! شما رقم بالایی ارائه می‌دهید، اصلاً این شکلی نیستی پس آن مقاومت‌های درونی که دانشجویمان و دختران ما در برابر فشارها می‌کنند در همه مناطق کشور حتی در مناطق مرفه‌نشین شهر تهران دارند چیست؟ من معتقدم که باید به آمارهای درست رو بیاوریم. در مورد فقر هم همین طور است. بدیهی است که سازمان برنامه و دستگاه‌های اندازه‌گیری فقر که ارقام را کمتر جلوه می‌دهند به خاطر این که حتی اگر مبلغ سیاسی دستگاه حاکمیت نباشند می‌خواهند مسئولیت را از دوش خود بردارند. اگر اعلام کند که این مقدار فقر وجود دارد، طبق برنامه سوم و قانون اساسی باید با فقر و بیکاری به شدت مبارزه کند. قانون اساسی گفته است که مثلاً آموزش و پرورش رایگان و تأمین اجتماعی گسترده و بدیهی است که این طرح کلان، نیازمند بودجه کلان است. ما بیرون از دولت هستیم و می‌توانیم نقطه‌نظرها و اطلاعات خودمان را مطرح کنیم. من می‌توانم از بیرون دولت بگویم ارقام درست این

◆ فقر و تبعیض و بیکاری با هم به‌عنوان یک عامل اقتصادی کار می‌کنند و زمینه‌های آشنایی تاریخی با این مواد به اضافه محرومیت‌هایی مربوط به خدمات رفاهی جوانان نیز با هم کار می‌کنند

◆ یکی از گرفتاری‌های ما بر می‌گردد به بیان نادرست ارقام و غریبه پنداشتن مردم و اطلاع‌رسانی نادرست. ما تا زمانی که به مردم اطلاعات غلطی می‌دهیم، چگونه می‌توانیم آرای آنها و همدلی آنها را برای حل یک معضل اجتماعی به دست بیاوریم؟

است که من می گویم و برای حل این ارقام هم شما هزینه های دیگری را در دولت صرفه جویی کنید و آن کس که کارمند دولت است نمی تواند آمار درستی اعلام کند، چون میراث دار نسل قبلی خودش است که ارقام را همین طور غیرواقعی اعلام کرده اند. مثلاً من بارها خدمت آقایان نشان داده ام که ضریب جینی یک ضریب نسبی است که توزیع ناعادلانه درآمد را اندازه می گیرد. اگر این ضریب به سمت صفر حرکت کند توزیع به سمت برابری مطلق می رود که نمی شود. اصلاً تصورش را هم داشت، اما اگر این ضریب جینی به سمت ۱ حرکت بکند در واقع به سمت نبرابری می رود. این ارقام در جهان ۰/۳۲ است. در ایران ۰/۴۳ یا ۰/۴۴ گزارش می شود که به نظر من بالاتر از این است. اما همین نیز خیلی زیاد است. بالاترین کشورها ۰/۴۹ و ۰/۴۸ را گزارش داده اند. باید توجه داشت که این رقم نسبی است. اگر هر رقم نسبی را ثابت بدانید، با توجه به رشد جمعیت میزان آن افزایش می یابد. به این ترتیب خود رقم مطلق هم بالاتر می رود.

حتی مرگ یک نفر از گرسنگی یا تزریق کتار خیابان، برای جامعه شناسی که در جست و جوی علائم هشداردهنده است بسیار خطرناک جلوه می کند. برآورد من نشان می دهد که در حدود ۲۲۵ خانواده های شهری زیر خط فقر مطلق هستند. من حاضر ام ارقام خودم را به شما نشان بدهم و اطلاعاتش را بیاورم و آنها را به اثبات برسانم. حتی شما هم می توانید به عنوان تمرین، خودتان روش مرا به کار ببرید و استفاده کنید و یک خانواده چهار یا پنج نفره را به طور متوسط در نظر بگیرید. هر روز صبح برایشان تخم مرغ نگذارید، پنیر بگذارید. هر روز برای ناهار ماست نگذارید، هفته ای سه روز بگذارید، آهک گوشت بگذارید. پلو هفته ای دو - سه روز بگذارید. بعد کرایه خانه

را در نظر بگیرید. بعد آن بچه ها را با نرخ متوسطی که در کشور است به مدرسه بفرستید، بعد کیف و لباس و کفش و یفک و... را جمع کنید، ببینید که حداقل به چه نرخی می رسید و بعد به توزیع درآمد در ایران توجه کنید و ببینید چند درصد از افراد جامعه زیر خط فقر قرار می گیرند. تازه در روش اندازه گیری مستقیم که من انجام داده ام و سال به سال این ارقام را نوسازی و به روز می کنم، محاسبه هزینه های جهیزیه دختر خاتم قرار ندارد، هزینه دانشگاه آزاد پسر خانواده قرار ندارد، و چیزهایی که آرزوی سطحی یک خانواده است محاسبه نشده اند. اگر بخواهیم اینها را از خط فقر مطلق به خط فقر نسبی برسانیم، می بینیم که به برآورد من چیزی در حدود ۵۰ - ۵۵٪ زیر خط فقر نسبی هستند، یعنی در نسبت با توانایی های متوسط اجتماعی، ۳۵٪ در وضعیت بحرانی به سر می برند. اگر یک مقدار دیگر از سطح فقر پایین تر بیایند، با وجود کمبودهای مواد غذایی، ویتامین و پروتئین، جسم و جانشان در معرض تهدید قرار می گیرد و رشد عقلی و ماهیچه ای آنها نیز روز به روز کمتر می شود. در بررسی خط فقر نسبی است که ما از رشد فرهنگی صحبت می کنیم، ولی در بررسی خط فقر مطلق، اصلاً با مسائل فرهنگی کاری نداریم. فقط به ضرورت های زندگی مان می پردازیم. در برخی از نقاط تهران ممکن است این ارقام به چشم نیاید و اگر مناطق شهری کشور یعنی مناطقی را که دارای شهرداری هستند روی هم بگذاریم رقمی که به دست می آید - با توجه به جوانی جامعه و بیکاری بیماری زا - آسیبها و بیماری های گسترده اجتماعی ایجاد می کند. رقم ۴/۳ میلیون نفر بیکار را من اختراع نکرده ام. خود بانک مرکزی تا چند ماه قبل، گزارش آمار بیکاری را داده است که گفت: ۳/۱ میلیون یا ۳/۲ میلیون نفر و رسماً در نمازهای اقتصادی اعلام کرده اند.

این هم لطف کرده و این آمار را شش ماه است که حذف کرده اند. برای این که نمی خواهند به اصطلاح گزک به دست منتقدین بدهند. همان موقع که آنها آن آمار را اعلام کردند، من آمارهای خودم را داشتم. تعریف بیکاری هم متفاوت است. شما جوانی را که پنج سال پشت کنکور مانده، محصل می دانید. در حالی که اگر این شخص کاری پیدا کند، می رود سر کار.

■ کسی که سه میلیون تومان وام وزارت کار گرفته، باز هم بیکار است. □ بله، آن روش هم جواب خوبی نداده است و براساس برآورد من ۴/۳ میلیون نفر بیکار داریم که شمار زیادی از اینها جوانان هستند نه بیکار شده ها. جوانانی که جذب بازار کار شده اند و بیکارند، آن شور و اشتیاق را دارند و البته با محرومیت هایی هم روبه رو هستند. در آن زمان خانواده ها جوانان را به موادمخدر و عوارضی آن آشنا می کردند ولی الان بچه های سر گذر با این مسئله کاملاً آشنایی دارند. به این ترتیب این عوامل دست به دست هم می دهند و این خود مکانیزمی است که گرایش به سمت موادمخدر را در ایران ایجاد می کند. بیکاری و فقر و تبعیض در ایران جدی است. با پاک کردن پرسش از معلم بر روی تخته سیاه، اصل قضیه حل نمی شود. در کمتر کشوری این اندازه توزیع درآمد ناعادلانه است. شما در تهران خیلی راحت کسانی را پیدا می کنید که خریدن بنزهای الگاس برایشان مانند خریدن پفک نمکی است زیرا درآمدهای بسیار کلانی دارند و میلیون تومان پول خرد آنهاست. برج هایی می سازند و می فروشند به قیمت مترمربعی دومیلیون تومان که صدها ساختمان در آن می گنجد. زندگی یک فرد به تنهایی مصرف را ایجاد نمی کند بلکه اختلاف پتانسیل اجتماعی است و اختلاف سطح اجتماعی است که ناپسامانی را به وجود

◆ بدیهی است که سازمان برنامه و دستگاه های اندازه گیری فقر که ارقام را کمتر جلوه می دهند به خاطر این که حتی اگر مبلغ سیاسی دستگاه حاکمیت نباشند، می خواهند مسئولیت را از دوش خود بردارند. اگر اعلام کند که این مقدار فقر وجود دارد، طبق برنامه سوم و قانون اساسی باید با فقر و بیکاری به شدت مبارزه کند

◆ حتی مرگ یک نفر از گرسنگی یا تزریق کتار خیابان، برای جامعه شناسی که در جست و جوی علائم هشداردهنده است، بسیار خطرناک جلوه می کند

می آورد.

در زمان جنگ، شماری جوانان ما با فداکاری در دفاع از میهنشان به جبهه‌ها رفتند و جانبازی کردند یا خاکستر شدند و اثری از آنها نماند. اما مجروحانی که برگشتند با رنج‌ها و دردهایی دست به گریبان شدند. همین‌ها که ما را از دست صدام نجات دادند امروز تبعیض‌ها را می‌بینند. من، چونان یک انسان همیشه جنگ را محکوم می‌کنم، نه دفاع و مبارزه را و بی‌شک دفاع جوانان بود که این سرزمین و نفت را برای ما نگه داشته است. آن جوانان که از جبهه به جامعه برگشتند دیدند که آقازاده‌ها در رفاه هستند، راحت به اسپانیا می‌روند و می‌آیند و این‌که باز هم با وجود چنین شرایطی عمده جانبازان روحیه‌شان را نباخته‌اند، خیلی تحسین‌برانگیز است. ولی بعد از ورود اینها به شهر و تمام شدن جنگ انواع اختلاف پتانسیل‌های جدید به صورت ناامنی، آفسردگی، تعارض‌های اجتماعی، خشونت نابسامانی و... خود را نشان داد.

■ این که معنادی همه منافع مادی و فردی و طبقاتی‌اش را برای دستیابی به نشنگی فدا می‌کند و حتی هستی‌اش را هم در این راه می‌دهد، با کدام یک از این تحلیل‌های طبقاتی یا رولان شناختی یا حتی مذهبی قابل تبیین است؟ در بین مبارزان سیاسی هم می‌بینیم که گاه به سختی بخشی از درآمدشان را صرف مبارزه کنند، با آن که راه صوابی را هم انتخاب کرده‌اند، حال چگونه است که یک معناد خودشی، خانواده‌اش، هستی و حیثیت و هرچه دارد را در این راه فدا می‌کند؟ تحلیل و انگیزه‌اش چیست؟ این مقدار فداکاری را به طور آماري حتی در بین مبارزین شکنجه شده هم نمی‌بینیم، بگذریم از این که در دورانی در جبهه‌ها جانبازی‌های زیادی صورت گرفت.

□ بخشی از پرسش شما، مربوط به بخش رولان شناختی قضیه است و احتمالاً نمی‌تواند در بحث امروز ما بگنجد و

قطعاً در تخصص من نیز نیست. اما به‌دلیل همنشینی و همکاری مستمر با این گروه از متخصصان اجتماعی کشور، به خودم اجازه می‌دهم در این حوزه نظرهای مربوط به بحث خود را ارائه دهم. موضوع این است که در آخرین مرحله، این پیچیدگی‌های شخصیتی است که باید به قضیه پاسخ بدهد. ولی خیلی غیرعقلانه و نادرست است اگر فکر کنید کل‌کردن روی خود شخصیت برابر با کارکردن روی موادمخدر است زیرا در آن صورت مکانیزم‌های پیچیده و پویایی را که حاصل کارکردهای متفاوت و درهم پیچیده ساختار اقتصادی - سیاسی، اجتماعی و جامعه ناپهنجار است را نمی‌بینیم. بعد در آخر کار می‌خواهیم شخصیت را بررسی کنیم؛ شخصیتی که دیگر ضربه‌های مهلک را خورده است. آنجا دیگر کارکردن دشوار است اما چرا این قدر پیچیده است؟ زیرا مصرف موادمخدر در ابتدای امر، آنقدر شفاف‌بخش، آرامش دهنده و محوکننده دردهای پیچیده و سابقه‌دار و نهادینه شده در درون شخصیت است که وقتی کسی فاقد آگاهی‌های لازم و مقاومت‌های درون‌زا و آلترناتیو باشد به دنبال آن کشیده می‌شود. ما در ایران یک جامعه اخلاق مندییم و من هم این اخلاق مندی انسانی - و نه بورژوازی - را دوست دارم و تأیید می‌کنم. ما اولویت ازدواج را می‌پذیریم، اما جوان ۲۲ ساله‌ای که نمی‌تواند ازدواج کند، چه باید بکند؟ با رشد فزاینده هزینه‌های ازدواج و مسکن و اثاثیه خانه چه باید کرد؟! در جامعه‌ای که هنوز نامزدی را به رسمیت نمی‌شناسند و دختر و پسر نمی‌توانند با وجود تأیید پدر و مادر دو کلام با هم در خیابان - آنجا که محل شناخت و تجربه است و زندگی کردن با مردم را معنا می‌دهد - حرف بزنند و آینده‌شان را تضمین کنند در چنین شرایطی به شما اطمینان می‌دهم موادی که به جوان پیشنهاد می‌کنند مانند هروئین است.

من اتفاقاً از آنهایی نیستم که از دور دستی بز آتش دارند. در یک محیط اجتماعی زندگی کرده‌ام که از نزدیک با این مسائل روبه‌رو بوده‌ام. به‌طوری که آن آتش دست ما را در واقع سوزانده است و خیلی از بچه‌محل‌های من، همکلاسی‌ها و از اعضای فامیل من قربانی شده‌اند. ولی من آن را پنهان نمی‌کنم بلکه آن ضعف و تهدید را تبدیل به تابلویی از توانایی و فرصت می‌کنم و می‌گویم این ماییم و این تجربه را داشته‌ایم و جوانان! شما بدانید که مصرف موادمخدر در بنو امر شما را یک شیر قهرمان می‌کند، ولی بعد همان شما را به سرعت به یک موش بیمار و نیمه‌مرده مبدل می‌سازد. من تاکنون اگر چندبار گریه کرده‌ام - دو سه‌بار به خاطر زمین‌خوردگی همین هموطنان و آدم‌های معتاد بوده‌ام. چون قبل از آن او را می‌شناختم و حالا می‌دیدم که مجال شده و از بین رفته و خرد شده است. این در واقع خرد شدن است. جوان امروزی و تحصیل‌کرده - بگذریم از ساکنان محلات فقرا آباد - وقتی که وارد قلمرو استفاده از موادمخدر می‌شود، می‌خواهد پاسخی برای دردهای گذشته اجتماعی خودش بیابد. برای این که از این توانایی درونی بی‌بهره است. من البته اینجا نمی‌خواهم بگویم که خود فرد در معتادشدنش نقش نداشته است ولی می‌خواهم بگویم که برای یک جوان خام‌اندیش، نقش هویت انسان اینقدر کم است که خیلی ظالمانه است اگر ما یقه آن جوان را بگیریم که چرا تو معتاد شدی. امروز با ۱۳ تا ۱۸ ساله‌ها سروکار دارید یعنی چه که مثل مبلغان بی‌رحم نظام سود و سرمایه‌تقصیر را به گردن آنها می‌اندازیم. من اگر دنبال خیلی از چیزها بروم مسئولیت برعهده خودم است. نمی‌توانم بگویم نقش ندارم.

جوانی که مقاومت می‌کند به گوشه زنمان می‌افتد آزادی خود را با محکومیت در زندان از دست می‌دهد آزادی را

بیشتر می‌فهمد یا آن کسی که بی‌پروا تن به هر خفتی می‌دهد تا مثلاً آزادانه در خیابان هرزه‌گردی کند؟ مشخص است که آن آگاه دریند آزادتر و آزاد اندیش‌تر است زیرا به خاطر آزادی، رنج در بند بودن و از دست دادن گران‌بهارترین فرصت‌هایش را تحمل می‌کند. بنابراین آن جوانی که در راه ارزش‌های آزادیخواهانه و نیکو مقاومت می‌کند و رنج را به جان می‌خرد ولی به دنبال این مواد و لذت‌های سطحی نمی‌رود و پای صحبت‌های فریختگان می‌نشیند طبعاً می‌باید که در جامعه ارزش بیشتری داشته باشد. بین کسی که مقاومت می‌کند با آن کس که نکرده تفاوت است. نباید بیش از حد به او خفت و خواری داد. این روزها، درد اجتماعی خیلی از خانم‌ها در دعوای خانوادگی و موادمخدر خلاصه شده است. خوشبختانه در جامعه ما، شمار بانوان تحصیل‌کرده بالا رفته است. نگرش بانوان ایرانی در خیلی جهات به‌خصوص در این گوشه جهان سوم امیدبخش و افتخارآمیز است. اما وقتی که خانمی تحصیل می‌کند، به مناسبات اخلاقی و انسانی تازه‌تری باور پیدا می‌کند که یک شوهر زورگو و مردسالار آن را بر نمی‌تابد، اینجاست که با تعارض روبه‌رو می‌شود. این تعارض حتی او را نیز ممکن است به مواد مخدر دعوت کند، اما همه اینها جای فقر و محرومیت زنانه را نمی‌گیرند. من یکی دو سال پیش گمان می‌کردم که ۵٪ معتادان زن داشته‌ایم، خانم‌ها برای این که دردشان را پنهان کنند، مسائل خود را بروز نمی‌دهند. پروسه متلاشی شدن شخصیت آنها در یک لحظه اتفاق می‌افتد، درحالی که نباید این‌گونه باشد، زیرا زمانی که شاگردان من برای من درد دل می‌کنند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد جز این که نجات پیدا می‌کنند. ولی بالاخره بعد متوجه شدیم که شمار معتادان زن ۱۰٪ است نه ۵٪ و به این ترتیب نابسامانی‌های

اجتماعی و محرومیت‌ها دست به دست هم می‌دهند و آنگاه جوانان برای فرار از این معضلات و مشکلات به سمت موادمخدر می‌روند. باید فرایند و سازوکار اعتیاد به موادمخدر که در طول زمان با شخصیت آدم‌ها انجام می‌دهد مورد بررسی قرار بگیرد، نه در لحظه ورود فرد به گروه جهنمی معتادان و به گروه آسیب‌دیدگان اجتماعی و یا در لحظه خروج آنها از آمیز او.

کدام جوانی بهتر از آن دانشجویی که برای آزادی، کمک به هموطنانش و برای ساختن جامعه‌ای سالم و عادلانه تلاش می‌کند و فریاد می‌زند آزادی را می‌فهمد و همین فهم بهترین نیروی مقاومت اجتماعی در برابر موادمخدر است. بی‌تردید جای دانشجو در زندان نیست. وقتی که دانشجو در این کشور محنت‌دیده از مصیبت‌های اجتماعی به زندان می‌رود من چه کاره‌ام، وظیفه‌ام چیست و کجا هستم؟ یک کارشناس استرالیایی به من می‌گفت: شما پیش از حد سیاست را داخل موادمختر می‌کنید، مواد یک بیماری مستقل روان‌شناختی است که هم اجتماعی می‌شود و هم ابعاد اقتصادی دارد. به او گفتم: چون شما بیش از حد خوش‌خیال و قانع به حوزه‌های باریک هستید، نمی‌دانید که من از چه جامعه‌ای می‌آیم؟ وقتی که پاداش آزادیخواهی، تلاش، وفاداری و اعتقاد چه در جنگ ایران و عراق، چه در صحنه دانشگاه و چه در مبارزه برای آزادی و اصلاحات ضدپاداش می‌شود، آنگاه انبوه کسانی که به خاطر محرومیت و سابقه اجتماعی در آستانه اعتیادند، خیلی زود از این مرز عبور می‌کنند. ترک اعتیاد نیز دردهای آزاردهنده‌ای دارد. بعد از دو ماه مصرف هروئین این جوان باید هر روز با گریه از خواب بیدار شود، برای این که با درد و بدبختی بلند می‌شود. او اصلاً خواب ندارد. خماری و بی‌هوشی دارد. محرومیت او در بیداری

درواقع زجرآور است و بعد هم که می‌خواهد ترک کند با تنش‌ها و درهم فشرده‌گی‌های عصبی و درد شدید عضلات و استخوان‌ها روبه‌روست و در چنین شرایطی متأسفانه جامعه هم او را نمی‌پذیرد. برجسب‌زنی‌ها هم که جای خود دارد.

این مکانیزم برجسب‌زنی متأسفانه در رده‌های ایدئولوژیک و در رده‌های مدیریتی کشور ما نیز وجود دارد. وقتی جوان معتاد به سمت اعتیاد کشیده می‌شود حتی اگر با همه نشواری‌هایش تلاش بکند تا این درک‌ورنج را پشت سر بگذارد و ترک اعتیاد کند، باز هم با مشکلات اجتماعی بسیاری روبه‌رو خواهد شد. جامعه باید همیاری کند و بگذارد که معتاد مزه غرور و قدرت در دنیای طبیعی را بخشد، بتواند به دامن کوه و طبیعت آزاد برود، حرف بزند، برای آزادی و اخلاق تلاش کند و برای خود و خانواده و وطن خود مبارزه کند وقتی جامعه این فرصت‌ها را به او نمی‌دهد و برعکس برجسب‌زنی هم می‌کند، نتیجه این می‌شود که امکان بازگشت وجود نخواهد داشت. آنجاست که می‌رسد به این که هیچ راهی جز ادامه پیمودن مسیر اعتیاد ندارد. اعتیاد برای چنین جوانی مثل آب برای ماهی ضروری می‌شود، آنچنان که بدیل و جایگزین دیگری هم به دست نمی‌آورد، درحالی‌که همه اینها ناشی از محفظه‌کاری‌ها و ترس و تسلیم شدگی‌هاست. در سیاست این جهان، نیز همین‌طور است. برخی می‌پنلارند تنها جایگزینی، "جهانی‌سازی" است و یک عده هم فکر می‌کنند که جایگزین، ارتش امریکاست و راهی جز این متصور نیست.

این ذهن عادت نکرده که شجاعانه بر روی رأی و اراده خود بایستد و بگوید نه جایگزین اصلی خود ما هستیم و نه جهان سلطه سرمایه و ارتش، همین‌طور هم معتاد در مقیاس خرد و جزئی آن همین‌گونه فکر می‌کند. می‌پندارد که آلترناتیو دیگری وجود ندارد و تنها

جایگزین همین اعتیاد است. حال اگر بی‌سواد باشد، خانواده‌ای نداشته باشد و طرد شده باشد، وضع بدتر می‌شود. درباره نقش NGOها در مبارزه با اعتیاد در جای دیگری صحبت می‌کنم. ■ اگر قرار باشد که به راه‌حلی نزدیک بشویم، آیا موافق هستید که از همه قابلیت‌های اجتماعی در داخل استفاده بکنیم؟ آیا بهتر نیست کنترل طرف تقاضا را به مکانیزم‌های درونی اجتماع و جامعه - یعنی مردم - بسپاریم؟

□ من صحبت شما را به‌عنوان بخشی از یک راه‌حل اساسی قبول دارم، به گونه‌ای که معتقدم دستور روز است و باید اجرا شود و در بخش دیگر باید بگویم که روی کنترل تقاضا - که در سه بخش پیشگیری و درمانی و فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی خلاصه می‌شود - باید از نیروهای انتظامی و پلیس بخواهیم که مداخله نکنند. معتقدن و حتی تقاضاکنندگان مواد، بالقوه بیمار هستند. اینها آسیب‌دیده اجتماعی‌اند.

البته من این را می‌دانم و می‌فهمم که یک بیمار سرماخورده هم وظیفه اجتماعی دارد. وگرنه اخلاقاً اگر آن ویروس را منتقل کند مسئول است. بیمار ایدزی هم همین‌طور است. ممکن است بیمار ایدز مقصر یا فریب‌خورده هم نباشد. یک بیماری خونی است که به یک دلیلی این ویروس وارد بدنش شده است. اما آن شخص به‌هرحال بیمار است و باید در جامعه مورد حمایت قرار بگیرد و خودش هم مسئولیت دارد و اگر خودش به ضعف قوای جسمانی رسید، خانواده‌اش، اگر خانواده ندارد یک شخص دیگر مثلاً مأمور پلیس، مأموریت دارد که او را به مسئولیت خود توجه دهد. جامعه آگاه او را مجرم نمی‌بیند و نمی‌گوید شیطان در روح او حلول کرده است. آسان از طریق روابط اجتماعی، ناسالم، چه بسا ناخواسته شیطان را در درون خودش جا می‌دهد، ولی ما نمی‌توانیم به او بگوییم که تو مجرمی و گناهکار هستی. او یک بیمار است و

♦ جوانان! شما بدانید که مصرف موادمخدر در بدو امر شما را یک شیر قهرمان می‌کند، ولی بعد همان شما را به سرعت به یک موش بیمار و نیمه‌مرده مبدل می‌سازد

♦ جوان امروزی و تحصیلکرده - بگذریم از ساکنان محلات فقرا - وقتی که وارد قلمرو استفاده از موادمخدر می‌شود، می‌خواهد پاسخی برای دردهای گذشته اجتماعی خودش بیابد. برای این که از این توانایی درونی بی‌بهره است

♦ بین کسی که مقاومت می‌کند با آن کس که نکرده تفاوت است، نباید بیش از حد به او خفت و خواری داد

♦ باید فرایند و سازوکار اعتیاد به موادمخدر که در طول زمان با شخصیت آدم‌ها انجام می‌دهد مورد بررسی قرار بگیرد، نه در لحظه ورود فرد به گروه جهنمی معتادان و به گروه آسیب‌دیدگان اجتماعی و یا در لحظه خروج آنها از آمیز او

یک سری مسئولیت‌هایی دارد. اگر در مرحله‌ای است که نمی‌تواند مسئولیت خود را انجام دهد باید کسی را تعیین کند که مسئولیتش را برعهده بگیرد. معتاد در مراحل بیمار است اما از مسئولیت اجتماعی مبرا نیست. مثلاً مسئولیتش این است که هیچ کس نباید او را ببیند که مواد مخدر مصرف می‌کند. اگر تبلیغ‌کننده مصرف مواد مخدر باشد گناهکار و مجرم است. اما آیا یک معتاد می‌تواند این کار را انجام دهد؟ نه، معتاد از انزوا رنج می‌برد. بنابراین می‌خواهد یک نفر دیگر را معتاد بکند و در کنار خودش بیاورد، نه این که شیطان دارد او را به این کار دعوت می‌کند شیطان آدم را به فقر می‌کشاند و بعد به فحشا دعوت می‌کند و معمولاً کارهایش را با مکانیزم‌های اساسی انجام می‌دهد ولی معتاد با مکانیزم‌های خودش این کارها را انجام می‌دهد و می‌خواهد یار بگیرد. بنابراین در اینجا وظیفه دولت هم در مورد کنترل تقاضا مطرح می‌شود و دولت نباید پایش را از کنترل تقاضا بیرون بکشد باید مکانیزم‌های سرکوبگرانه را در مورد تقاضا کنترل کند. ولی مواظب هم باشیم که از آن سوی بام نیفتیم. روش لیبرالی در برخورد با مواد مخدر از نظر من روش نادرستی است و این روش تسلیم شدن به نتایج نابسامانی‌هایی است که نظم ستمگرانه جامعه با همان ایدئولوژی لیبرالی تحمیل کرده است. مثل سرمایه‌داری بزرگ انحصاری که بیکاری و فقر ایجاد می‌کند و منابع را غارت می‌کند و می‌گوید رها کن به امید بازار که خود به خود درست شود و درواقع از نتایج تخریب‌هایی که برای اقتصاد ایجاد کرده است طفره می‌رود. این روش، خواهر دوقلوی روش سرکوب است. روش سرکوب عبارت از این است که مثلاً در قتل‌های عنکبوتی ممکن است اتفاق افتاده باشد؛ زنان خیابانی را بگیرند و بکشند. اینجا شهر مقدس مشهد است و قبله دوم شیعیان. اینها نباید در

خیابان‌های چنین شهری باشند. بدون این که فکر بکنند اینها محصول فقر هستند. آخرین زنی که خبرنگار با او صحبت کرده در پاسخ به این پرسش که چرا تو سوار این خودرو یا موتور شده‌ای، تو که می‌دانستی چه جنایت‌هایی رخ داده است می‌گوید که "من گرسنه بودم" من نمی‌دانم این حرف نباید اشک از چشم همه ملت ایران در بیاورد که یک زن خیابانی به این وضع افتاده است و آن وقت باید او را بکشید؟! این فقر را ستمگران اعمال کرده‌اند، خشونت هم خواهر دوقلوی آن است. فرار از نتایج کار خود ماست. اما روش انسانی و دموکراتیک این است که معتاد، بیمار و آسیب‌دیده است و جامعه باید دو خط را با هم جلو ببرد، یکی مقابله با آن عوامل اساسی که عرض کردم موجبات گسترش مواد مخدر می‌شود و ما دست کم باید از گسترش آن در مرحله اول جلوگیری کنیم و با این آمار ۲/۷ میلیون روبرو نشویم. راه‌هایی بیابیم و تحملمان را بالا ببریم که این رقم بالا نرود. من می‌دانم درمان مورد سوءاستفاده بعضی از معتادان حرفه‌ای قرار می‌گیرد، اما آن هم راه‌حل‌های مدیریتی خود را دارد. کارت صادر می‌کنند جریمه می‌کنند در مناطق دوردست نگه می‌دارند. مثل این که ما بگوییم بیمه بیکاری موجب می‌شود یک عده پایشان را در آفتاب دراز بکنند و بیمه بگیرند مگر در آلمان چقدر این کار را می‌کنند؟ بی‌شک کارگران بطور کلی از این سوءاستفاده‌ها نمی‌کنند به نظر من برای راه‌حل درمانی، دولت نقش مهمی ایفا می‌کند ولی آیا وظایفش را باید از طریق مأموران پشت میز نشین خود انجام بدهد؟ نه، دولت می‌تواند وظایف خود را از طریق NGOها و داوطلبانها انجام بدهد. یعنی بار سنگین وظایف اجتماعی خود را بر دوش داوطلبان بگذارد. ملاحظه می‌کنید که ما هم اکنون به عنوان مثال ستاد یاری بم را فعال کرده‌ایم و در

جمع‌آوری و ارسال کمک‌ها فعالیت داریم. دولت هم به ما مأموریتی نداده است. این ستاد توانسته مبالغ قابل توجهی جمع‌آوری کند چندین ساختمان هم در آنجا ساخته‌ایم و حدود ۲۰۰ بچه را که خانواده‌های خود را از دست داده‌اند نگهداری می‌کنیم. اگر یک خط فکری وجود داشت که اینها را به هم پیوند می‌داد تا سازمان یافته عمل کنند به یک تجربه ارزشمند ملی تبدیل می‌شد البته امینوارم از این به بعد برای ملت ایران شادی باشد، ولی اگر اتفاقی بیفتد، NGOها می‌توانند به سرعت به کمک بروند. باری به گمان من، در بخش تقاضا بهتر است پلیس و سرکوب کنار برود و پلیس مجرم‌بینی را کنار بگذارد. البته نقش خودش را نمی‌تواند برای همیشه نادیده بگیرد، نه پلیس و نه قوه قضاییه. معاونت‌های اجتماعی آنها بیایند و وارد کلرزار بشوند دست به دست هم بدهند. ما باید درمان را جدی بگیریم و با رشد فزاینده آمارهای مواد مخدر که در فاصله دو سال حدود ۵۰۰ هزار نفر اضافه شده است، البته من نمی‌توانم فقط تمرکز روی مسئله درمان را توصیه بکنم. این دستور را سازمان ملل در مورد ایدز در آفریقا صادر کرد، اما آن دولت آفریقایی می‌گوید که بودجه ندارند. در کشور ما بودجه هست ولی شرایط اجتماعی نابسامان است. متولی همه اینها باید دولت و وزارت خانه‌ها و سازمان‌هایی مانند رفاه، تأمین اجتماعی، بهزیستی و... باشند. ما راه‌حل‌های مدیریتی فرلوانی داریم که می‌توان تا ۷۹۵ جلوی سوءاستفاده‌ها را گرفت. اتفاقاً پلیس و نیروی انتظامی ایران کار آزموده‌است و تجربه و سابقه جنگندگی هم دارد. وقتی در کشورهای دیگر به من می‌گویند "نیروی انتظامی کشور شما خیلی مبارزه می‌کند و قربانی می‌دهد" اما چرا باز این همه مصرف و انبار و ترافیک مواد؟! من می‌گویم که شاید یک نیرو به موازات نیروی انتظامی وجود دارد که این مواد را وارد می‌کند. این بدان

معنی نیست که نیروی انتظامی را تعطیل کنیم، بلکه باید تقویتش کنیم و امکانات و مزایایش هم بالا برود. باید این روش جایزه بگیرد، جای خود را به روش‌های قدردانی اجتماعی، ارتقا با حقوق و امتیازهای شخصی و مزایای کافی بدهد. به جز آن باید نظارت‌های دموکراتیک و در عین حال سخت وجود داشته باشد و اگر مأموری خطای جدی کرد، برای همیشه کنار گذاشته شده یا به‌طور جدی مجازات شود، ولی تا زمانی که کارش را انجام می‌دهد باید همیشه مورد احترام باشد و دیگران حسرت شرایط رفاهی، اقتصادی و جایگاه اجتماعی او را بخورند. بنابراین باید هزینه بکنیم. یکی از این هزینه‌ها در بخش عرضه این است که باید نیروی انتظامی را به‌طور مردمی تقویت کنیم و به‌ویژه قدرت بدھیم که دیگر کارهای موازی صورت نگیرد.

من ناگزیرم به بخش دیگری هم به عنوان اقتصاددان اشاره کنم و آن این‌که وقتی قیمت مواد مخدر بالا می‌رود و قاعدتاً بنا به قانون نزولی منحنی تقاضا، اقتصاددانان باید نتیجه بگیرند که مقدار تقاضا برای مواد مخدر باید پایین بیاید، ما در اقتصاد ضریبی داریم که به آن ضریب کشش‌پذیری می‌گوییم. معنی ضریب این است که اگر صد درصد قیمت بالا برود، چند درصد تقاضا پایین می‌آید؟ به آن چند درصد می‌گویند "ضریب کشش‌پذیری تقاضا". پس این رقم اولاً همیشه منفی است و بین صفر تا منهای بی‌نهایت می‌تواند تغییر کند. اگر صد درصد قیمت بالا برود اما تقاضا هیچ تغییری نکند ضریب کشش‌پذیری صفر است؛ به عبارت دیگر منحنی تقاضا شیب بسیار تندی دارد، یعنی مثل یک خط عمودی به موازات محور عمودی یا محور "Y" پایین می‌آید و می‌خورد به محور افقی. برعکس اگر موازات محور افقی

باشد ضریب منهای بی نهایت است یعنی اگر ناگهان قیمت را اندکی بالا ببریم تقاضا به شدت کم می شود. جوانی که با افزایش ناگهانی قیمت سیگار روبهرو می شود با خودش می گوید سیگار چیست؟ نمی توانم به این قیمت سیگار بخرم. پس می روم نوشابه می خرم و به سینما می روم. ولی سیگاری حرفه ای از غذای خوب و تفریح می زند و سیگار می خرد. ما این محاسبه را برای منحنی تقاضای ملامخدر کردیم. هم بر حسب مناطق جغرافیایی کشور، هم بر حسب گروه های سنی و هم بر حسب سابقه و نوع مصرف ملامخدر. یکی از این نتایج را خدمت شما می گویم که تا به حال هم نتیجه آن در جایی منعکس و منتشر نشده است. اگر قیمت مواد مخدر را به طور جدی بالا ببریم برای کسانی که تفریحی ملامخدر مصرف می کنند و در معرض آسیب دیدگی هستند و در مراحل اولیه شروع هستند اثری جدی می گذارد. ماراهایی داریم که از طریق تابع ریسک که جزو هزینه های تولید به حساب می آید و با هزینه های تولید محاسبانی می توانیم قیمت ملامخدر را بالا ببریم. امروز بعضی افشار مرفه و به کژراهه افتاده در میهمانی ها به هم قرص اکستازی تعارف می کنند. من می پرسم که اساساً چرا جوانان به همان مهمانی ای می روند که در آن مواد پخش کرده اند، نه تنها نباید بروند، بلکه باید یقه تعارف کننده را بگیرند و بگویند ما نمی گذاریم تو این کار را بکنی. باید وجدان اجتماعی را زنده بکنیم. این جنبه فرهنگی به جای خود. اما در اقتصاد باید این کارها پرهزینه شود تا بخش اعظم جوانان ما در دوره بحرانی و بی خبری و رنجیدگی اجتماعی به سلامت از آن عبور کنند. باری ضریب کشش پذیری معنادان حرفه ای نزدیک به صفر یا صفر است.

هر قدر قیمت را بالا ببری از اعتیادش کم نمی شود و آن وقت با این کار، او را سوق می دهیم به سمت جنایت دزدی و بزهکاری یا خودکشی. وقتی در اقتصاد ملامخدر بخواهیم به یک دستور عمل واقعی دست یابیم باید گروه های اجتماعی را طبقه بندی و سیاست های فرهنگی و اقتصادی مناسب را اعمال کنیم. یکسره کاری، آن هم بدون داشتن پشتوانه راهبردی و اجتماعی، کار را خراب می کند. باید همراه با گروه های دیگر، نیروی انتظامی، قوه قضاییه، جامعه شناسان، روان شناسان و روان پزشکان با هم به طور ارگانیک کار کنند. متأسفانه در ایران با رقابت های ناسالم خود محور بینی و خودنمایی ها بودجه را از آن خود می کنند و فقط پست و مقام می گیرند و حرف می زنند.

■ آقای خاتمی یک بار گفت که ما برای حفاظت جوانان انگلیس تا حالا ۲۲۰۰ قربانی راهیان نور داده ایم و آمریکا هم هیچ حمایتی نمی کند و حتی اطلاعات ماهواره ای هم به ما نمی دهد. در بخش داخلی هم معاون ایشان آقای محمد هاشمی گفتند ارتش هم نمی تواند جلوی این حرکت ها بایستد. این یعنی بلند کردن پرچم سفید. اینجا چه می شود کرد؟ آیا نباید قلم به دست ها به آمریکا اعتراض بکنند که چرا برای القاعده اینقدر حساس هستی، ولی برای کاروان های مسلح مبارزه با ملامخدر، اطلاعات ماهواره ای نمی دهی؟ پس چه باید کرد که در برابر اعتیاد از پا در نیاییم؟

□ در مورد بخش اول سوالتان باید بگویم که آقای خاتمی در این مورد درست گفته است و معاون ایشان نادرست. من برای سال ۱۹۹۹ حساب کردم که ۱۶۰۰ تن معادل تریاک (ما هروئین را ضرب در ۱۰ می کنیم و می گویم

مطلل تریاک) بعد شیره و سوخته تریاک و شیره تریاک جدا به اروپا می رود. وقتی در اینجا نیروی انتظامی قربانی می شود وقتی شخصیت هایی مثل آقای مهندس میثمی و همکارانشان از عمر و انرژی جسم و جان هزینه می کنند و من هم تا جایی که توان دارم وقت می گذارم و همه از جان و عمر بی بدیل و عمر عزیز می گذزیم، آیا گوشه چشمی هم نمی خواهیم مثلاً به جوانان انگلستان نشان بدهیم؟ البته که بله. البته من به عملکرد نیروی انتظامی و دستگاه کنترل ملامخدر انتقاد دارم، اما بی انصاف هم نیستیم. اگر این تلاش های نیروی انتظامی نبود، این ۲۲/۵ درصد معناد می شد مثلاً ۷٪، اما این راه حل ها دائمی نیستند. بله درست می گویند ما برای این که جامعه اروپایی کمتر آلوده شود، باید این همه قربانی می دهیم. اما من گمان می کنم اصلاً جا ندارد که ما با این مسئله برخورد لیبرالی بکنیم. ما نباید این فکر را به ملتمان تجویز کنیم و رواج بدهیم که چون برای ما هزینه دارد، باید از انسایت دست بکشیم. برخی می پرسند که چرا مردم ایران باید از مردم کشورهای جهان سوم دفاع کنند؟ چرا باید از ملت فلسطین دفاع کنند؟ دفاع ملت و دولت ایران - اگر مبتنی بر آرای مردم است - دفاع شرافتی است و نشانگر هویت ملت ایران. چه اشکالی دارد که ملتی نشان بدهد حافظ صلح جهانی است و این تضمین بیمه برای خودش است که حافظ ستمدیدگان جهان است. مردم فلسطین در بدترین و دشوارترین شرایط سیاسی و نظامی گرفتار آمده اند. چرا بگوییم به ما چه؟ موضوع نباید فقط در خیال و برخورد های عاطفی خلاصه شود. باید منطقی هم داشته باشیم و بهترین کار البته چانه زنی و فشار آوردن و آگاه کردن مردم است. موقعی که در

انگلستان بحث اقتصاد ملامخدر را مطرح کردم و آن متن تشویق را هم به من اعطا کردند یکی از دلایل همین بود که آگاهی می دادم و حتی برخی از دولتمردان انگلیس هم تولید می کردند. برای این که آنها می گفتند متأسفانه طاقت مردم ما دارد تمام می شود، یعنی به سمت قبول سیاست های لیبرالی بی قید می روند. همین مردمی که ۳۰ سال پیش از ملامخدر خسته شده بودند و سرکوب را تجویز می کردند الان می گویند رها کن. گفتم مقام های تعیین کننده پلیس انگلستان و دستگاه کنترل اجتماعی انگلستان می دانند که به مقدار زیادی ملامخدر احتیاج دارند تا برای ادامه سلطه خودشان جوانان انگلیسی را معنادار نگه دارند. و گرنه برای اسکاتلند یارد کنترل کردن ملامخدر کاری ندارد ولی نمی کند برای این که می خواهد این جوان انگلیسی شورشی نشود. اگر این مواد نباشد، جوان انگلیسی یقه بلر را می گیرد و می گوید چرا تو که یک گونی کودشیمیایی در عراق پیدا نکردی، تو که سال ها این ستمگر عراقی را علیه مردم کویت و مردم عراق و ایران تشویق می کردی، به ما دروغ گفته ای. به این ترتیب صاحبان قدرت و سلطه مافیای در آنجا به خطر می افتند. بنابراین تولید ملامخدر در افغانستان بالا می گیرد. چرا در کلمبیا با هلی کوپتر هر لحظه می ریزند و می کشند و ویران می کنند و بعد از یک مدت فرصت می دهند و باز دوباره باند اعتیاد بیرون می آید و در مقابل یک جنبش چریکی آزادی بخش عدالتجو و یک جنبش مصنوعی قراضه دست راستی هم درست می کنند. اینها برمی گردد به این که جامعه آمریکایی هم مقدار معینی مواد افیونی نیاز دارد - نه بیشتر و نه آنچه با ملامخدر شیمیایی جانشین می شود - اگر از مواد افیونی

خارج بشود، بعد می‌روند به سراغ مواد مصنوعی و بعد آثار مصنوعی و جنایتهایی که از آن برمی‌خیزد و بعد هم میزان مصرفش هم قابل کنترل نیست. منتها در چنین شرایطی که انگلیس عملکردهای خصمانه دارد و ما هم اشتباه‌های دیپلماسی در طول تاریخ داشته‌ایم، خولسته غیر واقع‌گرایانه‌ای است که بدون این‌که ماهیت آنها را بشناسیم، بخواهیم درخواست کمک کنیم. اما این‌که ارتش هم نمی‌تواند از پس موادمخدر بر بیاید، چنین نیست. بلکه ممکن است ارتش بخواهد کمک کند. در خیلی جاها هم کمک می‌کند، از جمله در آسیب‌ها، زلزله‌ها و بلاای طبیعی. اما خشونت خشونت می‌آفریند. بنابراین اگر یک نیروی انتظامی مسئول و هوکراتیک وارد عمل شود، ارتش و مردم هم تحت رهبری آن کمک کنند، امید بیشتری خواهد بود.

■ جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اختلاف نظرهایی با یکدیگر دارند. جامعه‌شناسان معتقدند که «جامعه نقش اساسی دارد و روان‌شناسان می‌گویند «خود» شخص نقش اساسی دارد. شما چگونه تحلیل می‌کنید؟

□ من گمان می‌کنم آنچه که روان‌شناسان می‌خواهند در عمده کردن نقش فرد بر عهده بگیرند، خالی از اغراق نیست. اگرچه خود فرد نقش مهمی در واکنش به شرایط اجتماعی بازی می‌کند.

■ یعنی شما تأثیر این دو عامل را مساوی می‌دانید؟

□ مساوی هم نمی‌ختم. ۴۰ سال پیش واکنش‌های دخترها و پسرها این‌گونه نبود زیرا شرایط اجتماعی فرق می‌کرد. من در خیابان خلی آباد و محله شاپور پرورش یافته‌ام. خیلی از هم‌محل‌های مرا آقای میثمی می‌شناسند. در آن محل ما تیغ‌کش و چاقوکش و معتاد و

چاقوچی هم داشته‌ایم. خیلی‌ها هم در محل و همسایگی و خویشان ما گرفتار و آلوده موادمخدر شدند. من هم در آن محل نصیب این بود که علی آقا تکاور، تختی، علی آقا اشتری، روح‌الله خان جیره‌بندی، حسن خرماشاهی و حسین شاه‌حسینی را ببینم تا مرا به آگاهی نخستین سیاسی و آزادیخواهی رهنمون شوند و این شانس من بوده است. نیرویی مرا می‌خواستند و دوست داشته‌اند که اینها سر راه من قرار گرفتند. بنابراین واکنش من به عنوان فرد در ارتباط با سوابق تربیتی‌ام، در آن محیط این‌گونه شده است. اما خیلی‌ها این شانس و زمینه‌های تربیتی لازم و مکانیزم‌های درون‌زا را نداشته‌اند. در همان محل که من به دنبال بزرگان نهضت ملی افتادم و اینها به من شخصیت دادند و یادگاری در شخصیت من نهادند که همیشه مدیون آنها هستم، در آن محل هم کسانی بودند که بدنام و بدرفتار بودند و بعضی هم در تله آنها گرفتار می‌شدند. من نمی‌خواهم بگویم که الان آزمایشگاه‌های روان‌شناسان و نظرات آنها تطویل بشود ولی در جامعه‌ای که این حجم از نابسامانی‌ها را در رشته‌های مختلف دارد، «خود» هر فرد برخاسته از دیدگاه‌های محافظه‌کاری و نوحافظه‌کاری است. این‌که بگوییم آزادی مساوی است با مسئولیت و هر فرد مسئول رفتار خودش است. من معتقدم که چندان هم فرد مسئول رفتار خودش نیست. آن کارگر افغانی که دور از وطنش گرسنه و فقیر است و هر لحظه امکان اخراج اوست، مسئول کدام رفتار خودش است؟ در چنین شرایطی، هرکسی ممکن است دست به حرکت‌هایی ناخواسته بزند. ■ خیلی از این جوانان پولدار و مرفه مناطق شمال شهر که موادمخدر زیادی مصرف می‌کنند، به‌جای مصرف هرویین که ارزان‌تر است، اتفاقاً

قرص‌های اکستازی مصرف می‌کنند که قیمتش بالاست و جدیداً «شیشه» هم وارد بازار شده است. این مسئله را چگونه توجیه می‌کنید؟ در شمال شهر که فقر و بیکاری و تبعیض وجود ندارد.

□ حرفم را اصلاح می‌کنم. بررسی‌های من نشان می‌دهد که ۸۰٪ از «عوامل گسترش» موادمخدر را فقر و تبعیض توضیح می‌دهد و این رقم بسیار بالایی است و معنی‌اش این نیست که ۲۰٪ دیگر را چیزهای دیگر توضیح نمی‌دهند. ناهنجاری تربیتی خیلی‌ها را گرفتار کرده است. پولدار بودن و نوکسب شدن و پولدار شدن‌های ناگهانی برای کسی که فرهنگش را ندارد، مشکل‌آفرین است. مثلاً خیال می‌کنید آن کسی که فرهنگش را دارد چه کار می‌کند که دنبال موادمخدر نمی‌رود، می‌رود. هر روز مثلاً چند سیخ کباب می‌خورد، رگ‌های قلبش می‌گیرد، ورزش نمی‌کند و حاضر نیست به کوه برود، راه برود، به استخر برود و همه چیز هم دارد. حاضر نیست برای خانواده‌اش خدمات رفاهی ایجاد کند. ولی مثلاً تجدید فرارش می‌کند یا به خارج از کشور می‌رود و پول‌هایش را به گونه‌ای خرج می‌کند که اگر کسی بفهمد آبرو برای یک ایرانی باقی نمی‌ماند و ناگهان در تله موادمخدر گرفتار می‌شود. آن ۸۰٪ که توضیح دادم شامل این افراد نیست و تنها بخش تبعیض آن شامل این قسمت است، یعنی اگر به شکل تبعیض‌آمیز این آدم نوکسب، یکبار صاحب این ثروت افراطی نشده بود، آن هم در میان انبوه مردم محروم و فقیر، یاد نمی‌گرفت که این‌گونه عمل بکند. یکی از عوامل اجتماعی، سلطه‌گری اجتماعی است. شخصیت‌هایی هستند که می‌خواهند محرومیت‌های خودشان را

با پولدار شدن و با مصرف‌های تجملی جبران کنند و این خود یک نوع تهاجم اجتماعی و سلطه‌گری است. این انسان بیمار به‌گونه‌ای لباس می‌پوشد و اتومبیل آخرین مدل تهیه می‌کند که به اصطلاح چشم همه اطرافیان کور شود و بگوید که «ببینید من از همه بالاتر هستم پس قوی‌تر و باهویت‌ترم.» او می‌خواهد سلطه‌گری کند و این هم ناشی از تربیت غلط است. صادقانه بگویم که من خودم را چندان مقید به اولویت در نجات آن ۲۰٪ نمی‌دانم. برای این‌که آنها آن قدر امکانات دارند که می‌توانند یک متخصص ترک اعتیاد استخدام کنند. بدیهی است که محرومان جامعه ما در اولویت هستند، البته نه این‌که به آن جوان ۱۶ ساله که پدرش پولدار است ولی در این تله افتاده کمک نکنیم و یا به آن جوان انگلیسی معصوم و در کنار خیابان افتاده کمک نشود. این یک وظیفه ملی است و ما باید خودمان را با این هویت نشان دهیم، ولی باید اولویت‌بندی هم داشته باشیم. منطق من حکم می‌کند که کارگران، محرومان، بیکاران، ستمدیدگان و آسیب‌دیدگان اولویت داشته باشند.

■ آقای دکتر ضمن تشکر و خسته نباشید، استدعا داریم که ما را از ادامه این بحث راهبردی در جلسات دیگر محروم نکنید.